

توضیحات:

- ویژه آزمون کیفیت بخشی آموزش و پرورش
- حیطه اختصاصی
- خلاصه + نکات مهم

خلاصه و نکات مهم

تربیت چه چیز نیست

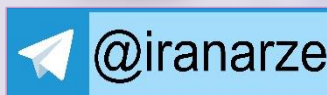
iranarze.ir/a1

دانلود سوالات استخدامی آموزش و پرورش

iranarze.ir/a2

دانلود منابع و جزوات استخدامی آموزش و پرورش

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



فهرست مطالب (برای مراجعه به هر بخش، روی عنوان بزنید)

❖ **فصل اول: جزوه خلاصه تربیت چه چیز نیست - صفحه ۲**

❖ **فصل دوم: نکات مهم تربیت چه چیز نیست - صفحه ۹**

فصل اول: جزوه خلاصه تربیت چه چیز نیست

چکیده

کتاب تربیت چه چیز نیست؟ در پی پیراستن کج فهمی ها و بدفهمی ها از مفهوم و معنای تربیت است. نویسنده در این کتاب با ارائه مثال ها و مستندات عینی و ملموس به توصیف و ترسیم تربیت اصیل پرداخته است تربیتی که میرا از دخل و تصرفات و نیات ابزار گرایانه بزرگسالان است تربیتی که هستی خود را از اصالت و فطرت کودکی می گیرد و با ذات هستی یگانه است

بنابراین کتاب تربیت چه چیز نیست؟ مخاطرات و آسیبهای تربیت غیر اصیل را به مخاطبان تذکر می دهد و والدین و کارگزاران آموزشی را به بازگشت به تربیت طبیعی درونی و فطری دعوت می کند. تربیتی که کودکان را بر مدار صلح مهربانی و پذیرش تفاوتها فرا می خواند و آنها را با زندگی در جهان کودکی آشتی می دهد.

مقدمه

هر زبانی که به ما ارث میرسد در آن واحد هم وسیله است و هم دام وسیله است چون با آن تجربه هایمان را نظم می دهیم و اطلاعات حاصل از واقعیت جاری پیرامون خود را با واحدهای زبانی کلمه ها جمله ها و گزاره ها در می آمیزیم دام است، چون در سیطره دانش اکتسابی خلاقیت نوآندیشی و بازآفرینی خود را از دست می دهیم. وسیله است، زیرا با آن گستره اندیشه آموزی خود را وسیع تر می کنیم دام است، زیرا اقتباس کننده اندیشه دیگران می شویم در واقع به جای آنکه خلق کننده اندیشه ها باشیم، تقلید کننده کلمات هستیم در اکتساب و تقلید از اندیشه هاست که به تعبیر امانوئل کانت دانشمندانی ساختگی بار می آیند که دانش در آن رشد نکرده و فقط ظاهرشان را به لعابی اندوده کرده اند. به همین دلیل است که گاهی به دانشمندانی یا بهتر بگوییم به افراد تحصیل کرده ای بر میخوریم که فهم و درک کمی دارند. همچنین به همین دلیل است که دانشگاه ها بیش از سایر مؤسسات جامعه مغزهای آشفته تولید میکنند. «کانت» نیز همچون «روسو» می خواهد که از آموختن اندیشه ها خودداری کنیم و این مانع بزرگی است برای اندیشه ورزی آموختن اندیشه ها وسیله است، چون با نظریات نگرشها و یافته های علمی آشنا میشویم و دام» است چون این گونه اطلاعات بیرونی مانع کشف معرفت درونی میشود بر این اساس حکایت تربیت و روشها و مفاهیم تربیتی نیز از این قاعده مستثنی نیست به همان میزان که خود را به تعریف تربیت نزدیک میندازیم ضرورت بازنگری و نوآندیشی نسبت به آن را از دست میدهیم به همان نسبتی که به تعریف جامعه از تربیت میپردازیم خصوصیات متمایز کننده آن را نسبت به مفاهیم مشابه و مجاور نادیده میگیریم. اما به نظر می رسد در پاره ای از موارد به ویژه در موضوع و مفهوم تربیت آن دسته از خصوصیات که تربیت را از سایر مفاهیم جدا میکند بیشتر ما را به مفهوم واقعی نزدیک میکند همچنان که ادیسون در ماجرای اختراع خود با همین روش به برق دست یافت و گفت آنچه مرا به اختراع برق نزدیک کرد صدها راهی بود که به برق ختم نمیشد و این راه های متمایز کننده مبنای راه اصلی بود به عبارت دیگر تسلط همه جانبه بر یک پدیده پیچیده مستلزم جدا شدن از آن و نگاه بیرونی در کنار نگاه درونی به آن است.

بخش اول

تربیت چه چیز نیست

پرسش «تربیت چیست؟ شاید بدیهی ترین واضح ترین و در عین حال از غیر ضروری ترین پرسشهایی است که به ذهن میرسد از آن بدیهی تر و واضح تر آنکه بخواهیم در مورد این سؤال که «تربیت چه چیز نیست؟ بیندیشیم اما به واقع تربیت را چگونه میتوان تعریف کرد؟ اگر در تعریف تربیت اتفاق نظر وجود داشته باشد که البته بسیار بعید است بلافاصله سؤال دیگری پیش رویمان قرار میگیرد که هدف از تربیت چیست؟ اگر موفق شویم در تعیین و تبیین هدف نیز به تفاهم برسیم سؤالی اساسی تر مطرح می شود که روشهای تربیتی که از طریق آنها بتوان به اهداف تربیتی رسید کدام است؟ در کنار همه این پرسش ها پرسش محوری تر آن است که رابطه ی بین تربیت کننده و تربیت شونده

باید چگونه باشد؟ از طرف دیگر نبود تمایز شفاف بین واژه‌ها و مفاهیم مشابه و مجاور در حوزه علوم تربیتی همچون، تعلیم، تدریس، آموزش تربیت، پرورش عادت دادن بار آوردن پروراندن خودادان مطیع کردن شرطی کردن و امثال آن باعث شده است تا جایگاه تربیت و مفهوم درست آن در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد و تنها از طریق پیرایش و زدایش میتوان به درک درست آن دست یافت. اولین مانع فهم تربیت مکانیکی و ایستا تلقی کردن آن است به نحوی که تصور میشود متری همچون مومی در دست تربیت کننده است تا به هر شکلی که خواسته باشیم آن را تغییر دهیم یا اینکه درون متری را همچون مخزنی بدانیم که باید با مصالح و مواد تولید شدنی نسل بزرگسال پر شود.

دومین مانع فهم تربیت محصول مداری و کالا پنداشتن تربیت است. به این معنی که تصور می‌رود باید از فرد تربیت شده در جهت تحقق نیازهای اقتصادی و سیاستهای اعلام شده جامعه بهره برداری شود. سومین مانع فهم تربیت این است که تربیت را یک امر بیرونی، تزئینی و آندودی تلقی کنیم. چنانچه عده‌ای معتقدند تربیت عملی است که نسل بالغ درباره نسلی که هنوز قادر به زندگی اجتماعی نیست معمول میدارد یا تربیت عبارتست از یک اثر عمدی و یک طرفه از جانب بزرگسال بر روی کودک به منظور سازگار کردن او با قوانین و مقررات اجتماعی.

چهارمین برداشت انحرافی از تربیت معطوف به هدف تربیت است که تصور میشود برای پرورش هر فرد باید اهدافی از قبل پیش بینی شده تعیین کرد تا متری به سوی آن سوق داده شود. حال آنکه هدف تربیت در خود تربیت است. مری باید خود را با اصالت‌های فطری و مقاصد طبیعی و تکوینی متری که در فرآیند شکوفایی و به و رسیدن استعدادهايش کشف میکند مطابقت دهد نه آنکه متری را با اهداف خود همسو فعلیت کند.

پنجمین خطای ادراکی از مفهوم تربیت در روش تربیت است. یعنی عده‌ای تصور میکنند جریان تربیت باید از طریق ادامه‌ی آموزشها یاددهی و اطلاعات بیرونی شکل گیرد. حال آنکه تربیت امری اکتشافی است نه اکتسابی حتی اگر ما قصد آن را داشته باشیم که متری را به سعادت واقعی خود برسایم باید شرایطی فراهم آوریم تا سعادت خویش را در درون خود کشف کند نه آنکه ما سعادت را از بیرون برای او ابداع و اختراع کرده و در اختیار او بگذاریم به نظر میرسد اگر بخواهیم به کشف معنای تربیت و روشهای بنیادی تربیت نزدیک شویم اولین گام دور شدن از معنای کاذب و روش‌های وارونه‌ای است که در تربیت به کار می‌بندیم برای اینکه بتوانیم این دور شدن را به آن نزدیک شدن پیوند دهیم. ناگزیر باید از یک رویکرد متناقض نما و یک طرح و الگوی ناهمساز استفاده کنیم. آنگاه قادر خواهیم بود با رودر رو قرار دادن این دو مفهوم مشابه عنصر «اصلی» را از عنصر «بدلی» باز شناسیم.

فصل اول تربیت علم نیست

حکایت «تربیت» و چگونگی تربیت آدمی حکایت سخنی است که مولانا با اعجاز و اختصار به زیبایی بیان کرده و نشان میدهد که علم انسان به خودش همچون دیدن کعبه است از بام کعبه و چون در خود غرق است از آن دور است و چون به خود نزدیک است حجاب خود است و باید برای دیدن خود قدری از خود دورتر رود. نگاهی به تاریخ علم نشان میدهد که دورترین پدیده‌ها زودتر از دیگر پدیده‌ها مورد مطالعه قرار گرفته است مانند: (علم نجوم و نزدیکترین پدیده‌ها به انسان مانند علم روان شناسی و جامعه‌شناسی) دیرتر از دیگر شاخه‌های علوم مورد آزمایش و مطالعه عینی قرار گرفته است.

از جمله محدودیتهای مکتب اثبات‌گرایی معرفتی روش تجزیه و تحلیل پدیده‌ها بود. به نحوی که برای مطالعه هر عنصری از جهان باید آن را به ذرات ریز تجزیه کرد و روح حاکم بر آن را به اجزای تقلیل یافته تبدیل ساخت تا آنجا که مقدر است باید پنبه‌ی واقعیت را حلاجی کرد که دست آخر جز گرد و غباری از واقعیت باقی نماند، زیرا آدمی به طور سنتی کوشیده است برای درک یک واقعیت آن را به اجزایی تقسیم کند و مطالعه‌ی اجزای مختلف را به علوم مختلف را گذارد و از فرآیند عمل جدا سازد. اما چون امروز درک مسئله مشارکت علوم مختلفی را طلب میکند توان دید واقعیت به صورت کل و تشخیص ارتباط درونی اجزای آن برای دستیابی به دانش و خلق دانش بیشتر امری اجتناب ناپذیر است. اگر بخواهیم تربیت را در فلرو سه حیطة علم و فن و هنر تبیین کنیم، حیطة تعیین کننده بعد هنری و ذوقی در روشهای تربیتی است که قابل انتقال و اکتساب نبوده و باید هر کس به تناسب ذوق و ابتکار خویش و موقعیتهایی که حاصل میشود آن را ابداع کند. در بعد علمی یک دیدگاه نظام مند بر اساس شناخت شناسی جدید در حوزه علیت حلقوی میتواند در تبیین سبب شناسی و تغییر رفتار ما را یاری دهد و در بعد ف، تنها در بخشی از رفتار و در پاره‌ای از امور آن هم در رابطه با حیطة شناختی و روانی - حرکتی می‌توان از آن بهره جست.

فصل دوم تربیت اجتماعی کردن نیست

آیا هدف از تربیت فقط محدود کردن همرنگ ساختن و هم‌نوا کردن افراد جامعه با مصلحت‌ها و هنجارهایی است که از قبل برای آنها تعیین شده است؟ هدف تربیت پرورش افرادی با قدرت عمل و تفکر مستقل است که در عین حال خدمت به جامعه را والاترین مسئله زندگی خود بدانند زیرا تعلیم و تربیت مسئولیت پرورش خصوصیات متمایز هر فرد را بر عهده دارد. تمایز فرد شکل نهایی خود را در فعالیتهای کاملاً شخصی فاعلی و درونی که خارج از فشارها و همنگنیاها و همنوایی‌های اجتماعی ظاهر می‌سازد. اجتماعی کردن افراد تفرّد را از بین میبرد چرا که تربیت اگر محدود به اهداف جامعه باشد، بیشتر به پرورش هوش یا به مصنوعی کردن حرکات رفتار که جنبه‌های ظاهری شخصیت هستند میپردازد تا به درون مایه‌های فطری فرد از این روست که تربیت خادم اجتماع و همساز با مصلحت‌های اجتماعی در بند سعادت فرد نیست بلکه به سودمندی جامعه می‌اندیشد و به ارزشهای معنوی و نیازهای فردی واقعی نمی‌گذارد. یعنی فرد را در خدمت منافع خود هویت میبخشد و بر اساس نیازهای اعلام شده تربیت می‌کند. بنابراین انسان یک مفعول صرف تعلیم و تربیت نیست، بلکه در وهله اول فاعل آن است. به عبارت دیگر واسطه اصلی عامل دینامیک اولیه یا نخستین نیروی محرکه در تعلیم و تربیت اصل حیات درونی آن کسی است که تربیت میشود. شکوفایی و تحقق خود در تربیت واجد دو معناست یکی به عنوان شکوفایی فردیت و دیگری به عنوان شکوفایی، شخص اما قبل از هر چیز این شخص است که باید شکوفا شود. درحالی که اجتماعی کردن افراد چنانچه استقلال و جوهره‌ی تمایز یافتگی آنها را نادیده بگیرد مانع تحقق چنین هدفی میشود.

فصل سوم تربیت بار آوردن نیست

فرق است بین پروراندن و بار آوردن. بار آوردن مفهومی است که برای پدید آوردن دگرگونیهای معینی که «دیگری» و «دیگران» آن را مدنظر دارند به کار می‌رود یعنی در بار آوردن طبیعت درونی یا اساساً در نظر گرفته نمیشود و یا فرع بر خواسته‌ها و اهداف بیرونی است اما در پروراندن اصل و بنیاد مایه‌های تربیت و جهت‌گیری‌های آن از درون نشأت میگیرد. پروراندن یعنی فراهم آوردن زمینه برای نمایاندن تواناییهایی که بر اساس فعالیت آزاد پرورش یابنده شکل می‌گیرد. اما بار آوردن شکل دادن طبیعت کودک بر اساس قالبها و هدفهای بیرونی و ساختگی است که غالباً به شکل فرمان دادن، تحمیل کردن، عادت دادن، شرطی کردن و در نتیجه محدود کردن و مسخ کردن شخصیت و تمامیت وجودی فرد است.

فصل چهارم، تربیت تغییر دادن نیست

به طور کلی طرح‌های تربیتی دو گونه اند:

الف) طرح‌های مبتنی بر یک سلسله مقصد که قبلاً انتخاب شده اند و انسان صرفاً به عنوان شی که باید مطابق آن طرحها ساخته شود در نظر گرفته میشود. بر حسب این طرح‌ها انسان باید تربیت و ساخته شود. آنچنان که یک پارچه باید طبق طرح قبلی دوخته شود.

ب. طرح‌هایی مبتنی بر واقعیت انسان و اقتضای فطری و سرشتی او و یافتن راهی برای تقویت و تکمیل آنها. این طرحها طرحهایی است که باید باید از اهمیت انسان تطبیق داده شود و راه رشد دادن او کشف و مقصدها از انسان باید استخراج شود. آنچنان که یک باغبان طرحهای خود را از روی مطالعه گلها تهیه میکند و هدفش رشد دادن گل هاست و برای این منظور، علل رشد، موانع رشد، و آفات رشد را کشف میکند. در واقع تربیت باید معطوف به قابلیتها و درون مایه‌های منحصر بفرد کودک باشد و نه خواسته‌های خود مدارانه بزرگسالان.

فصل پنجم، تربیت عادت دادن نیست

از نظر علمای تربیتی قدیم بخشی از اخلاقیات و فضایل را باید به صورت ملکات در انسان ایجاد کرد و از نظر این افراد آدم تربیت شده کسی است که آنچه فضیلت نامیده میشود در او به صورت خوی و عادت پایدار درآمده باشد. انسان آن هنگام دارای اخلاق فاضله است که در عالم خواب هم ضد آن فعل اخلاقی از او صادر نشود تا حدی که گفته اند تربیت چیزی جز فن تشکیل عادت نیست همین تعبیر و تعریف را به شکلی دیگر و با زبانی تازه تر و ابزاری جدیدتر میتوان در نظریه‌های جدید روان‌شناختی به ویژه در مکتب رفتارگرایی و شرطی سازی کلاسیک و کنشگر به خوبی مشاهده کرد.

در مقابل نظر فوق گروهی معتقدند که تربیت فن برهم زدن عادت است و به تنها چیزی که انسان باید عادت کند این امر است که به چیزی عادت نکند. زیرا عادت جوهره‌ی عقلانی و ارادی یک رفتار را از بین برده و آن را به خودی خود، غیرارادی می‌سازد و انسان را مانند ماشین ابزار اجرای حرکات معین کرده و روح ابتکار، خلاقیت انگیزه و احساس مسئولیت را از بین میبرد لذا از این نظر باید از تشکیل هر نوع عادت در کودکان جلوگیری و از تشویق آنان در مورد عاداتشان احتراز کرد. از طرف دیگر عادت مستلزم

ثبات و تکرار فعالیت است و باعث صرفه جویی در نیرو و تسهیل فعالیتها و تغییر رشد میشود عاداتی که با فکر و تأمل ملازم باشد شخص را به تازه جویی و ابتکار سوق میدهد ولی عادات انفعالی که منظور ما همین مفهوم است جریان رشد و ابتکار را قطع میکند بنابراین شاید بتوان گفت تربیت فن جلوگیری از تشکیل عادات است. عاداتی که مانع ظهور اراده هوشیاری اختیار و آزادی انسان میشود.

فصل ششم تربیت سرعت بخشیدن به مراحل رشد نیست

«فرانسیس بیکن گفته است به قوه ی فهم نباید بال و پر داد، بلکه باید بدان سراب افزود این سخن بیانگر آن است که تعلیم و تربیت یک جریان تراکمی خطی و شتاب آمیز نیست بلکه میتواند جنبه عمقی حلقوی و تأملی نیز داشته باشد. هرگاه سعی میکنیم چیزی را زودتر از موعد طبیعی به کودکان بیاموزیم آنها را از کشف دوباره آن به وسیله خودشان بازداشته ایم».

معلم باید به جای سرعت بخشیدن به مراحل رشد و آموزش نقش تحریک کننده این انگیزه طبیعی را داشته باشد حال آنکه بیشتر آموزش ها و روشهای تربیتی نقش خاموش کننده نیروی کنجکاوی را دارد و خود مانع بالندگی و خلاقیت درون زای دانش آموزان میشود.

فصل هفتم تربیت آموزش دادن نیست

اگر حرف زدن را به کودکان درس میدادیم هرگز زبان باز نمی کردند. این عبارت از جان هالت مؤلف کتاب زمینه های شکست تحصیلی نقل شده است که نشان میدهد تا چه اندازه آموزشهای مدرسه ای مانع تربیت است در تعلیم و تربیت فعال طرح موقعیت های مبهم در فضای آموزشی و پرورشی مهمتر از ارائه موقعیت های معلوم است زیرا تنها در موقعیتهای مبهم است که ذهن دانش آموزان تحریک میشود و از تعادل ایستا خارج و به یک تعادل فعال و پویا تبدیل می شود هنر یک معلم ارائه پاسخ ها نیست بلکه طرح سؤالیهای چالش انگیز و شوق آور است. به هر حال تعلیم و تربیت را باید از آموزشهای مستقیم و یاد دادن های یک سو به آن را به ماشین انتقال اطلاعات و معلومات به دانش آموزان تبدیل کرده است نجات داد و نظام تعلیم و تربیت را بر این اساس دگرگون کرد تا استقرار عادلانه عناصر و ساختار آن امکان پذیر شود. اگر گفته میشود تربیت کردن آموزش دادن نیست به این معناست که تفاوت بین اکتساب اطلاعات علمی را با کشف داده های علمی به خوبی روشن سازیم زیرا در فرآیند کشف بیش از آنکه به معلوم ها بیندیشیم به مجهول ها توجه داریم در حالی که در جریان تعلیم و تربیت کنونی معلمان سخت تلاش میکنند آنچه میداند را به دیگران بیاموزند.

فصل هشتم تربیت شکل دادن نیست

امروزه یکی از مشکلات بزرگ در تعلیم و تربیت کودکان نگرش مخاطره انگیزی است که بین اولیا و مربیان نسبت به شکل دهی شخصیت کودکان وجود دارد. پاره ای از آنها والدین بر این تصورند که هر قالب و الگویی که برای تربیت فرزندان خود را دارند میتوانند بر روی آنها پیاده کنند و هر خواسته ای که خود آرزو میکنند را می توانند به کودک خود تحمیل کنند و از آن فراتر در مدرسه نیز معلمان و مربیانی هستند که بر این تصور غلط پافشاری میکنند تا دانش آموزان را متناسب با سلیقه و اندیشه خود پرورش دهند. حال آنکه تربیت شکل دادن شخصیت کودکان بر اساس قالبهای از پیش تعیین شده بیرونی نیست. اغلب اولیا و مربیان در شکل دادن شخصیت کودکان به گونه ای عمل میکنند که همه ی امور مربوط به آنها را از مبانی سلیقه و خواسته و افکار خود عبور میدهند و هر رفتار و اندیشه ای که مطابق خواسته های آنها نباشد حق ظهور و بروز ندارد. این روش اصطلاحاً نوعی اخته کردن شخصیت محسوب میشود و کمترین آسیبی که بر ساختار روانی و عاطفی کودک وارد میکند این است که هویت استقلال یکتایی و خوداتکایی را از او سلب می کند.

فصل نهم تربیت دخالت کردن نیست

بزرگترین و مؤثرترین دخالت در تربیت کنار کشیدن از صحنه تربیت است؛ شاید این عبارت متناقض نما در ابتدا قدری شگفت انگیز باشد که چگونه برای دخالت مؤثر باید از صحنه تربیت کنار کشید؟ در واقع اگر بخواهیم در تربیت دخالت کنیم باید تربیت پرهیزی را جایگزین تربیت تجویزی کنیم یکی از مربیان بزرگ گفته بود اگر میخواهید فرزندانان نسبت به مسئولیت هایشان بی تفاوت نشوند سعی کنید نسبت به مسئولیتهای آنها بی تفاوت باشید.

از این رو، نقش مربی باید «واگذارنده» باشد و نه بازدارنده» تسهیل کننده ی شکوفایی فطرت باشد و نه تغییر دهنده طبیعت فرد یعنی مربی باید به نیروهای نهفته در کودک اجازه شکفتن دهد و به کار آمدن یا واقعیت یافتن استعدادهاش به وسیله خود او کمک کند. کار مربی تنها راهنمایی و هدایت است و نه دخالت.

فصل دهم تربیت، شکوفا کردن استعدادها نیست!

در تعریف تربیت گفته اند تربیت عبارت است از فراهم ساختن زمینه برای شکوفا کردن استعدادهای انسان در جهت مطلوب. نقص بزرگ در این تعریف از تربیت عبارت شکوفا کردن است زیرا نقش فعال متربی را نادیده میگیرد و نقش اصلی را به مربی و عوامل بیرونی می دهد. در شکوفا کردن - نه شکوفا شدن - فاعل تربیت مربی است و متربی یک نقش منفعل و خنثی دارد حال آنکه در عبارت شکوفا شدن فاعل متربی است و مربی در اینجا زمینه ساز و مهیا کننده صحنه تربیت است. آنچه در این گونه تربیت مهم است تأکید بر فعال کردن خود متربی است. تکیه بر خود جوشی خود انگیزگی خودیابی و خودرهبی اوست تا از این طریق به مقصود نهایی که همان کمال مطلوب و تحقق خویشتن خویش است دست یابد.

فصل یازدهم تربیت الگو دادن نیست

بین الگو دادن و «الگویابی تفاوت هست الگو دادن از بیرون مانع الگویابی از درون است. وظیفه مربیان ارائه یک جانبه الگوهای از پیش تعیین شده هر چند مطلوب و پسندیده به متربی نیست بلکه فراهم کردن شرایطی است که او با میل درونی و از روی نیاز الگوهای مورد نظر خود را در جامعه و در محیط آموزشی و پرورشی خود کشف کند و نه اینکه با تبلیغات و پاداش ها آن را بپذیرد. الگوگرایی تقلیدی و تحمیلی و نه ارادی و آگاهانه در تربیت اخلاقی پدیده ای مذموم است چرا که این نوع تربیت اساساً مبتنی بر شیوه ای غیردموکراتیک و اقتدارگرایانه است. ص ۱۷

در الگودادن این مربی و بزرگسال است که برای افراد به طور اجباری و یا بر اثر مشوق های بیرونی الگو تعیین میکند و در الگویابی این متربی است که خود شخصاً برای کمال بخشیدن به نیازهای فطری و شکوفایی تمامیت خویش الگوی مورد نظر را کشف و با آنها همانندسازی میکند از این رو باید یادآور شد که الگودهی به سبک و روش اقتدارگرایانه و تحکمی مانع الگویابی درونی و خودانگیخته از جانب متربی میشود و بجاست که در این روش به ملاحظات روانی - عاطفی در قلمرو نیازها و رغبت های درونی توجه شود. کانت نیز بر این باور است که متربی از طریق ارائه ی نمونه و الگوهای فیزیکی تربیت نمیشود بلکه از طریق پیروی آگاهانه از راهنماست که هدایت میشود.

فصل دوازدهم تربیت برخوردار ساختن نیست

هنر مربی محروم ساختن کودک از پاسخ ها محرک ها و امکانات آماده است تا او به واسطه ی تلاش و براساس تحریک نیاز آنچه را که میخواهد با دست خویش و با کوشش و رنج سازنده بجوید. اولین و سازنده ترین مربی کودک رنج ها و زحمت هایی است که در جریان رشد خویش تحمل میکند زیرا آدمی تنها در برخورد با مشکلات و موانع است که خود را مییابد و در محرومیت شدید است که برخورداری را حس میکند بعضی از پدر و مادرها برای اینکه فرزندانشان را خوشبخت کنند به طور دائم سعی میکنند به تمامی خواسته های فرزندان پاسخ مثبت دهند همه نیازهایشان را برطرف کنند و محیط آنها را از هرگونه رنج و مشکلی دور کنند. کودکانی که در چنین محیطی رشد میکنند موجوداتی بدبخت، شکننده، مفلوج و بی کفایت خواهند بود که در هنگام برخورد با کوچکترین حوادث و کمترین مشکلات خود را ضعیف یافته و احساس افسردگی و یأس و شکست میکنند.

فصل سیزدهم تربیت نصیحت کردن نیست

مسلم است که بخش عمده ای از شخصیت کودکان در آن دسته از رفتارهایی شکل میگیرد که به صورت غیر کلامی پنهان و خاموش ارائه می شود. تنها بخش اندکی از اثر گذاری های تربیتی - آن هم در سطح بسیار ناپایدار و گذرا - از طریق زبان و در قالب نصیحت و پند و اندرز حاصل میشود اظهار کردن واقعیت هایی که در ذهن وجود دارد یک انگیزه طبیعی است که شخص بزرگسال را وادار می کند تا بخواهد دیگران هم از این واقعیتها آگاه شوند اما این آگاهی که در سطح شناختی آن هم در مرحله ناپایدار دانستن متوقف میشود نمی تواند تأثیر تربیتی به خود بگیرد. درست همان گونه که نوازش کردن کودک تب او را درمان نمی کند گفتن واقعیت ها به او نیز نه جهل او را درمان میکند و نه مشکلات شخصیتی و رفتاری اش را.

فصل چهاردهم، تربیت پاسخ به نیاز نیست

سقراط می گوید: هدف تربیت ایجاد نیاز است و نه پاسخ به نیاز. امیل شارتییه مربی بزرگ با صراحت اعلام کرده بود هنر معلم گرسنه کردن فکر کودک است تا او با احساس گرسنگی خود شخصاً برای سیر کردن ذهن خود به کوشش واداشته شود». از این رو هنر معلم در تعلیم و تربیت، کودک تحریک کنجکاوی است و نه ارضای کنجکاوی تشدید نیاز است و نه تخفیف آن.

بنابراین پیشرفت آدمی نه در پاسخ به نیازها که در توسعه و تقویت آنهاست. هرگاه بر اثر محرک درونی یا بیرونی تعادل یا سکون درونی موجود بر هم زده شود، نیاز به وجود می آید. نیاز که خود نوعی احساس کمبود و نقصان در فرد است تولید انرژی یا نیرویی به نام «سائق» میکند آنگاه موجود زنده برای رفع نیاز و جبران کمبود به تلاش و فعالیت واداشته میشود. پس لازمه پیشرفت و تکامل موجود زنده بر هم خوردن تعادل در اوست. ژان پیازه این فرآیند را اصل تعادل جویی مینامد منظور پیازه از این اصطلاح جبران عدم تعادل است. موجود زنده در هر مرحله از تحول دارای ساخت شناسی ویژه ای است که او را قادر می سازد تا با محیط به مقابله برخیزد. اساساً از جبران عدم تعادل است که فرد به پیشرفت و تحول ناائل میشود آنچه موجب تحریک فرد برای پیشروی به مراحل بالاتر میشود همان عدم تعادل است.

فصل پانزدهم، تربیت نقش بازی کردن نیست

فرزندان ما همانگونه میشوند که ما هستیم نه آن گونه که میخواهیم! اگر این عبارت را در جریان تربیت کودکان حاکم کنیم شاهد نوعی دگرگونی در روشها و نگرشهای تربیتی خواهیم بود.

براین اساس تربیت یک جریان درونی، پنهان، وجودی طبیعی و اغلب غیر عمدی است و با نقش بازی کردن و صحنه پردازی متفاوت است. اگر خود افرادی تربیت نیافته باشیم و بخواهیم در ظاهر نقش افراد تربیت شده را بازی کنیم نه تنها کمکی به تربیت کودکان نخواهیم کرد بلکه آنها را افرادی متظاهر ریاکار دروغ گو و از نظر شخصیتی چند سویه و چندگانه بار خواهیم آورد فرزندان ما در جریان الگویی از شخصیت ما، آن بخشی از وجود ما را همانندسازی میکنند که جزو طبیعت و منش ذاتی ماست و نه آن بخشی که در قالب نقاب و نقش و مدل‌های صوری و تصنعی از خود در می آوریم. پس اگر خواهان تربیت صحیح فرزندان هستیم باید تربیت کنندگان قبلاً تربیت شده باشند تا تربیت شوندگان به خوبی تربیت شوند.

فصل شانزدهم تربیت افزودن نیست

په کی در کتاب وضع و شرایط روح عملی با شگفتی و اعجاب تمام می گوید: «آنچه شما آن را تجربه مینامید من آن را گم گشتگی و خفت و سقوط آدمی و از دست رفتن آدمی می نامم پاکي و بیخبری پر و تجربه تهی است ... آنچه زاییده میشود پاکي و بی خبری است و آنچه میمیرد تجربه است دانایی از پاکي و بی خبری و نادانی از آن تجربه است کودک پر است و بزرگسال تهی. کتابی از ژان فورانسیه هنر مربی در پرورش ذهن و تعالی روح و روان متربی نه از طریق افزودن و ارائه کردن مطالب که در کاهیدن و حذف کردن است مربی هیچ چیز را به گونه ای کامل نباید توضیح دهد..»

فصل هفدهم تربیت، کسب کردن نیست

تربیت امری اکتشافی است و نه اکتسابی زیرا یکی از مهمترین جنبه های تربیت درونی این است که فرد شخصاً در تحقق استعدادها و توانمندیهایش نقش فعال داشته باشد. تربیتی که از طریق اکتشافی حاصل میشود با دوام تر و اصیل تر از تربیتی است که از طریق اکتسابی تحمیلی و القایی به دست میآید همچنین تربیت اکتشافی به متربی کمک میکند تا آنچه را که بدان اعتقاد درونی پیدا کرده است در موقعیتهای مختلف بدون نظارت و کنترل بیرونی و به دور از تشویقها و تنبیه های بیرونی خودگردان و با باور درونی عمل کند

فصل هجدهم تربیت رام کردن نیست

والدینی که خواهان رام کردن فرزندان خود هستند بر این باورند که چون پرورش نگهداری و رسیدگی فرزندان به عهده ی آنهاست پس حق دارند که فرزندان خود را هر گونه که مایل هستند بار آورند. تربیت در نزد این گونه والدین به اتقیاد در آوردن فکر و اندیشه و عواطف فرزندان و مطیع ساختن آنها در چارچوب خواسته ها آرزوها و مقررات خود است این کودکان ابزار انسانی برای تحقق خواسته های والدین محسوب میشوند که از نظر حقوق کودک نوعی ظلم و یا نوعی سوء استفاده و استثمار روانی و عاطفی از کودکان به شمار میآید. حال آنکه تربیت کردن نوعی رها سازی آزادپروری و پرورش روحیه ی استقلال و تفرد است. انسانی که از خود آزاد نشده، به دیگری وابسته میشود و هنگامی که رام دیگری شد نمی تواند هویت خویش را شکل دهد و کسی که به هویت خویش دست نیابد تربیت در او تعطیل شده است. بدین ترتیب تربیت کردن با دست آموز، کردن اهلی کردن و رام کردن متفاوت است.

فصل نوزدهم، تربیت سازش دادن نیست

در بسیاری از برداشتها و تعریفهای روان شناختی از تربیت آمده است هدف از تربیت و پرورش کودکان این است که آنها به خوبی بتوانند با محیط پیرامون خود سازگار شوند. منظور این دسته از روان شناسان از مفهوم سازگاری نوعی انطباق یک سو به برای هم رنگ شدن با محیط است بدین معنی که افرادی را تربیت یافته می دانند که بتوانند بدون چون و چرا و به دور از تردیدها و افکارها با آنچه محیط اقتضا می کند و عوامل بیرونی حکم میکند خود را تطبیق دهند تا آنجا که حتی رشد هوشی و تعالی شخصیت افراد را با میزان انطباق پذیری با محیط پیرامون اندازه گیری میکنند. سازگاری در مفهوم اصلی خود یک کنش و واکنش دوجانبه بین فرد و محیط است که هم فرد باید خود را با محیط تطبیق دهد و هم محیط مطابق با ساختار شخصیتی و نگرش فرد تغییر یابد.

فصل بیستم تربیت ارائه کردن نیست

ما موجودات انسانی به شکل ذاتی مخلوقاتی دورن گر و غیب گرا هستیم و عالم را وقتی به روشن ترین وجه میبینیم که از آن فاصله بگیریم زیرا جزئیات و شواهد نزدیک باعث اختلال است. این عبارات شاید دشوارترین و در عین حال لطیف ترین جنبه ی هنر تربیت را بیان کند. در واقع همین هنر حذف کردن به جای ارائه کردن است که فرآیند تربیت را فعال میکند.

بخش دوم

چگونه تربیت نکنیم

به عبارتی باید با صراحت اعلام کرد آنجا که درمان آغاز میشود، آسیب شروع میشود. آنجا که تربیت کردن شروع میشود تربیت شدن تعطیل میشود. آنجا که شکوفاندن انجام میگیرد شکفتن پژمرده میشود آنجا که راه بردن آغاز می شود، آنجا که بیش از حد به تکالیف فرزندان خود حساس میشود، حساس شدن آنها را به تکالیف خودشان مانع می شویم بالاخره آنجا که چه بایدها و چگونه بایدها، تربیت را از مسیر طبیعی خود بخودی فطری و درونی خارج میسازد آنگاه چه نبایدها و چگونه نبایدها مبدأ و مبنای تربیت فعال میشود. به عبارت دیگر اگر بتوانیم اصول تربیت نکردن را فرا بگیریم به تربیت شدن کودکان استحکامی پایدارتر بخشیده ایم. پس میتوان نتیجه گرفت در چنین شرایطی اگر هیچ اقدامی نکنیم و نگذاریم هیچ اقدامی صورت گیرد قطعاً به جریان تربیت بیشتر کمک کرده ایم. ی به عبارت دیگر ندانستن بهتر از دانستن غلط است و نساختن سازنده تر از کج ساختن است و شکل ندادن شکیل تر از بد شکل دادن است

فصل اول چگونه دخالت نکنیم

حکایت تربیت آسیب زا و آموزش وارونه در تعلیم و تربیت جامعه ما حکایت خطیر و تکان دهنده ای است حکایت درمانگرهای بیماری زا و آموزشهای فهم زدا همین ماجرابی است که اولیا و مربیان به نام تعلیم و تربیت فرزندان به رغم نیت خیرخواهانه انجام میدهند و خود میدانند که آنچه را در پی اصلاح آن هستند جز تخریب محصولی ندارد. آنچه را که به دنبال تقویت آن تلاش میکنند جز تضعیف ثمره ای ندارد. میدانند که با گفتن تربیت رخ نمیدهد با نصیحت رفتار تغییر نمیکند و با فهماندن فهمیدن به وجود نمی آید.

فصل دوم چگونه اقدام نکنیم

آنچه در این نوشتار تهاجمی به تربیت ترسیم شد پیش از آنکه اعلام نوعی موضع رسمی و علمی درباره موضوع تربیت باشد و پیش از آنکه درصدد تعریف تربیت و ارائه ی راه حلهای مشخص باشد طرح بی غرضانه بازتاب آزاد و برداشت نگارنده از مفهوم تربیت بود که در خلال آن یافتههای پژوهشگران و نظریات اندیشمندان علوم تربیتی و روان شناسی به عنوان تکیه گاههای علمی و تجربی این برداشت نیز همراه گردید.

هدف از روی آوردن نامتعارف به رویکردی جدید از مفهوم تربیت از موضع سلبی آن نشان دادن سهم بزرگ، نبایدها، پرهیزها، اجتنابها، امساکها و نیست هایی است که باید در جریان تعلیم و تربیت کنونی بدان نگریسته شود چرا که تاکنون به اندازه کافی و شاید بیش از اندازه کافی از بایدها و دخالتها و شکل دادن ها در تربیت کودکان نیز سخن به میان آمده است و اقدامات فزاینده ای صورت گرفته است. حال آنکه در تربیت آن هم در تربیت فطری و درونی کودک نیازی به این همه هجوم برنامه ها و روشها و تکنیک های تربیتی نیست زیرا در طبیعت زندگی کودک چیز از دست رفته ای وجود ندارد که بخواهیم آن را از بیرون به او تحمیل کنیم زندگی کودک به شکل ساده اولیه و فطری آن سراسر معنی هستی زیبایی و پاکی است زیرا کودک آدمی از آدمی و دینی تر از او و خلاق تر و سالم تر از اوست نهایت تلاش ما بزرگسالان باید اجتناب کردن هوشمندانه و دخالت نکردن زیرکانه در فرآیند رشد طبیعی آنها باشد تا آنها بتوانند اصالت پاکی و زلالیت حیات خویش را در میان آلودگیهای محیط بیرونی حفظ کرده و تداوم بخشند.

حال و هم اکنون و در اینجا این سؤال در ذهن اغلب خوانندگانی که این اثر را از نگاه نکته سنج خود گذرانده اند نقش میبندد که این همه از آنچه تربیت نیست و اینکه چه نباید بکنیم، چگونه دخالت نکنیم، چگونه اقدام نکنیم، چه کارهایی را نباید انجام دهیم سخنان به میان آمده است اما درباره ی اینکه پس تربیت چیست؟ و چه باید کرد؟» هیچ گونه مطلب و یا تعریف نظام یافته و مدونی ارائه نگردید. در پاسخ به این سؤال بجا و شایسته باید گفت: «حکایت همچنان باقیست!» همان گونه که انسان مشکل اصلی انسان است میتوان گفت: تربیت مشکل اصلی تربیت است و تربیت کردن مشکل اساسی تربیت شدن است!

فصل دوم: نکات مهم تربیت چه چیز نیست

۱- کتاب تربیت چه چیز نیست؟ در پی پیراستن کج فهمی ها و بدفهمی ها از مفهوم و معنای تربیت است. نویسنده در این کتاب با ارائه مثال ها و مستندات عینی و ملموس به توصیف و ترسیم تربیت اصیل پرداخته است تربیتی که مبرا از دخل و تصرفات و نیات ابزار گرایانه بزرگسالان است تربیتی که هستی خود را از اصالت و فطرت کودکی می گیرد و با ذات هستی یگانه است.

۲- هر زبانی که به ما ارث میرسد در آن واحد هم وسیله است و هم دام وسیله است. چون با آن تجربه هایمان را نظم می دهیم و اطلاعات حاصل از واقعیت جاری پیرامون خود را با واحدهای زبانی کلمه ها جمله ها و گزاره ها در می آمیזیم. دام است، چون در سیطره دانش اکتسابی خلاقیت نوآندیشی و باز آفرینی خود را از دست می دهیم.

۳- نبود تمایز شفاف بین واژه ها و مفاهیم مشابه و مجاور در حوزه علوم تربیتی همچون، تعلیم، تدریس، آموزش تربیت، پرورش عادت دادن بار آوردن پروراندن خودادن مطیع کردن شرطی کردن و امثال آن باعث شده است تا جایگاه تربیت و مفهوم درست آن در هاله ای از ابهام قرار گیرد و تنها از طریق پیرایش و زدایش میتوان به درک درست آن دست یافت

۴- اولین مانع فهم تربیت، مکانیکی و ایستا تلقی کردن آن است.

دومین مانع فهم تربیت محصول مداری و کالا پنداشتن تربیت است.

سومین مانع فهم تربیت این است که تربیت را یک امر بیرونی، تزئینی و آندودی تلقی کنیم.

چهارمین برداشت انحرافی از تربیت معطوف به هدف تربیت است که تصور میشود برای پرورش هر فرد باید اهدافی از قبل پیش بینی شده تعیین کرد تا متربی به سوی آن سوق داده شود.

پنجمین خطای ادراکی از مفهوم تربیت در روش تربیت است. یعنی عده ای تصور میکنند جریان تربیت باید از طریق ادامه ی آموزشها بادهی و اطلاعات بیرونی شکل گیرد.

حال آنکه تربیت امری اکتشافی است نه اکتسابی

۶- ۵. اگر ما قصد آن را داشته باشیم که متربی را به سعادت واقعی خود برسانیم باید شرایطی فراهم آوریم تا سعادت خویش را در درون خود کشف کند نه آنکه ما سعادت را از بیرون برای او ابداع و اختراع کرده و در اختیار او بگذاریم.

۶- به نظر میرسد اگر بخواهیم به کشف معنای تربیت و روشهای بنیادی تربیت نزدیک شویم اولین گام دور شدن از معنای کاذب و روش های وارونه ای است که در تربیت به کار میبندیم برای اینکه بتوانیم این دور شدن را به آن نزدیک شدن پیوند دهیم. ناگزیر باید از یک رویکرد متناقض نما و یک طرح و الگوی ناهمساز استفاده کنیم. آنگاه قادر خواهیم بود با رودر رو قرار دادن این دو مفهوم مشابه عنصر «اصلی» را از عنصر «بدلی» باز شناسیم

۷- از جمله محدودیتهای مکتب اثبات گرایی معرفتی روش تجزیه و تحلیل پدیده ها بود. به نحوی که برای مطالعه هر عنصری از جهان باید آن را به ذرات ریز تجزیه کرد و روح حاکم بر آن را به اجزای تقلیل یافته تبدیل ساخت زیرا آدمی به طور سنتی کوشیده است برای درک یک واقعیت آن را به اجزایی تقسیم کند و مطالعه اجزای مختلف را به علوم مختلف واگذارد و از فرایند عمل جدا سازد.

۸- تربیت پیش از آنکه علم باشد، بصیرت است و پیش از آنکه تجربه ی علمی باشد تجربه ای شهودی است.

۹- اجتماعی کردن افراد تفرد را از بین میبرد، چرا که تربیت اگر محدود به اهداف جامعه باشد، بیشتر به پرورش هوش یا به مصنوعی کردن حرکات رفتار که جنبه های ظاهری شخصیت هستند، میپردازد تا به درون مایه های فطری فرد. از این روست که تربیت خادم اجتماع و همساز با مصلحت های اجتماعی در بند سعادت فرد نیست بلکه به سودمندی جامعه می اندیشد و به ارزشهای معنوی و نیازهای فردی واقعی نمی گذارد.

۱۰- انسان یک مفعول صرف تعلیم و تربیت نیست، بلکه در وهله اول فاعل آن است. به عبارت دیگر واسطه اصلی عامل دینامیک اولیه یا نخستین نیروی محرکه در تعلیم و تربیت اصل حیات درونی آن کسی است که تربیت میشود. شکوفایی و تحقق خود در تربیت واجد دو معناست یکی به عنوان شکوفایی فردیت و دیگری به عنوان شکوفایی، شخص اما قبل از هر چیز این شخص است که باید شکوفا شود. درحالی که اجتماعی کردن افراد چنانچه استقلال و جوهره ی تمایز یافتگی آنها را نادیده بگیرد مانع تحقق چنین هدفی میشود.

۱۱- فرق است بین پروراندن و بارآوردن» بار آوردن مفهومی است که برای پدید آوردن دگرگونیهای معینی که «دیگری» و «دیگران» آن را مدنظر دارند به کار می رود یعنی در بارآوردن طبیعت درونی یا اساساً در نظر گرفته نمیشود و یا فرع بر خواسته ها و اهداف بیرونی است اما در پروراندن اصل و بنیاد مایه های تربیت و جهت گیری های آن از درون نشأت میگیرد. پروراندن یعنی فراهم آوردن زمینه برای نمایاندن تواناییهایی که بر اساس فعالیت آزاد پرورش یابنده شکل می گیرد. اما بارآوردن شکل دادن طبیعت کودک بر اساس قالبها و هدفهای بیرونی و ساختگی است که غالباً به شکل فرمان دادن، تحمیل کردن، عادت دادن، شرطی کردن و در نتیجه محدود کردن و مسخ کردن شخصیت و تمامیت وجودی فرد است.

۱۲- به طور کلی طرح های تربیتی دو گونه اند:

الف) طرحهای مبتنی بر یک سلسله مقصد که قبلاً انتخاب شده اند و انسان صرفاً به عنوان شی که باید مطابق آن طرحها ساخته شود در نظر گرفته میشود. بر حسب این طرح ها انسان باید تربیت و ساخته شود. آنچنان که یک پارچه باید طبق طرح قبلی دوخته شود.

ب. طرح های مبتنی بر واقعیت انسان و اقتضای فطری و سرشتی او و یافتن راهی برای تقویت و تکمیل آنها. این طرحها طرح هایی است که باید باید از اهمیت انسان تطبیق داده شود و راه رشد دادن او کشف و مقصد ها از انسان باید استخراج شود. آنچنان که یک باغبان طرحهای خود را از روی مطالعه گلها تهیه میکند و هدفش رشد دادن گل هاست در واقع تربیت باید معطوف به قابلیت ها و درون مایه های منحصر بفرد کودک باشد و نه خواسته های خود مدارانه بزرگسالان.

۱۳- «فرانسیس بیکن گفته است به قوه ی فهم نباید بال و پر داد، بلکه باید بدان سراب افزود این سخن بیانگر آن است که تعلیم و تربیت یک جریان تراکمی خطی و شتاب آمیز نیست بلکه میتواند جنبه عمقی حلقوی و تأملی نیز داشته باشد.

۱۴- اگر حرف زدن را به کودکان درس میدادیم هرگز زبان باز نمی کردند. این عبارت از جان هالت نقل شده است که نشان میدهد تا چه اندازه آموزشهای مدرسه ای مانع تربیت است.

۱۵- اغلب اولیا و مربیان در شکل دادن شخصیت کودکان به گونه ای عمل میکنند که همه ی امور مربوط به آنها را از مبانی سلیقه و خواسته و افکار خود عبور میدهند و هر رفتار و اندیشه ای که مطابق خواسته های آنها نباشد حق ظهور و بروز ندارد. این روش اصطلاحاً نوعی اخته کردن شخصیت محسوب میشود و کمترین آسیبی که بر ساختار روانی و عاطفی کودک وارد میکند این است که هویت استقلال یکتایی و خود اتکایی را از او سلب می کند.

۱۶- بزرگترین و مؤثرترین دخالت در تربیت کنار کشیدن از صحنه تربیت است؛ شاید این عبارت متناقض نما در ابتدا قدری شگفت انگیز باشد که چگونه برای دخالت مؤثر باید از صحنه تربیت کنار کشید؟ در واقع اگر بخواهیم در تربیت دخالت کنیم باید تربیت پرهیزی را جایگزین تربیت تجویزی کنیم

۱۷- در تعریف تربیت گفته اند تربیت عبارت است از فراهم ساختن زمینه برای شکوفا کردن استعدادهای انسان در جهت مطلوب. نقص بزرگ در این تعریف از تربیت عبارت شکوفا کردن است، زیرا نقش فعال مرتبی را نادیده میگیرد و نقش اصلی را به مربی و عوامل بیرونی می دهد.

۱۸- بین الگو دادن» و «الگو یابی تفاوت هست. الگو دادن از بیرون، مانع الگو یابی از درون است. وظیفه مربیان ارائه یک جانبه الگوهای از پیش تعیین شده هر چند مطلوب و پسندیده به مرتبی نیست، بلکه فراهم کردن شرایطی است که او با میل درونی و از روی نیاز الگوهای مورد نظر خود را در جامعه و در محیط آموزشی و پرورشی خود کشف کند و نه اینکه با تبلیغات و پاداش ها آن را بپذیرد..

۱۹- هنر مربی محروم ساختن کودک از پاسخها، محرکها و امکانات آماده است تا او به واسطه ی تلاش و پراساس تحریک نیاز، آنچه را که میخواهد با دست خویش و با کوشش و رنج سازنده بچوید. اولین و سازنده ترین مربی کودک، رنجها و زحمت هایی است که در جریان رشد خویش تحمل میکند.

۲۰- پیشرفت آدمی نه در پاسخ به نیازها که در توسعه و تقویت آنهاست. هرگاه بر اثر محرک درونی یا بیرونی تعادل یا سکون درونی موجود بر هم زده شود، نیاز به وجود می آید. نیاز که خود نوعی احساس کمبود و نقصان در فرد است تولید انرژی یا نیرویی به نام «سائق» میکند آنگاه موجود زنده برای رفع نیاز و جبران کمبود به تلاش و فعالیت واداشته میشود. پس لازمه پیشرفت و تکامل موجود زنده بر هم خوردن تعادل در اوست. ژان پیاژه این فرآیند را اصل تعادل جویی مینامد منظور پیاژه از این اصطلاح جبران عدم تعادل است

۲۱- په کی در کتاب وضع و شرایط روح عملی با شگفتی و اعجاب تمام می گوید: «آنچه شما آن را تجربه مینامید من آن را گم گشتگی و خفت و سقوط آدمی و از دست رفتن آدمی می نامم پاکی و بیخبری پر و تجربه تهی است ... آنچه زاییده میشود پاکی و بی خبری است و آنچه میمیرد تجربه است.

۲۲- تربیت امری اکتشافی است و نه اکتسابی زیرا یکی از مهمترین جنبه های تربیت درونی این است که فرد شخصاً در تحقق استعدادها و توانمندی هایش نقش فعال داشته باشد.

۲۳- اگر بتوانیم اصول تربیت نکردن را فرا بگیریم به تربیت شدن کودکان استحکامی پایدارتر بخشیده ایم. پس میتوان نتیجه گرفت در چنین شرایطی اگر هیچ اقدامی نکنیم و نگذاریم هیچ اقدامی صورت گیرد قطعاً به جریان تربیت بیشتر کمک کرده ایم. ی به عبارت دیگر ندانستن بهتر از دانستن غلط است و نساختن سازنده تر از کج ساختن است و شکل ندادن شکلی تر از بد شکل دادن است.

۲۴- هدف از روی آوردن نامتعارف به رویکردی جدید از مفهوم تربیت از موضع سلبی آن نشان دادن سهم بزرگ، نپایدها، پرهیزها، اجتنابها، امساکها و نیست هایی است که باید در جریان تعلیم و تربیت کنونی بدان نگرسته شود چرا که تاکنون به اندازه کافی و شاید بیش از اندازه کافی از پایداری و دخالتها و شکل دادن ها در تربیت کودکان نیز سخن به میان آمده است و اقدامات فزاینده ای صورت گرفته است. حال آنکه در تربیت آن هم در تربیت فطری و درونی کودک نیازی به این همه هجوم برنامه ها و روشها و تکنیک های تربیتی نیست زیرا در طبیعت زندگی کودک چیز از دست رفته ای وجود ندارد که بخواهیم آن را از بیرون به او تحمیل کنیم.